

# جای پای گردباد

ابرسی پدیده‌مذهب‌گریزی و اخلاق‌ستیزی  
در داستان‌نویسی معاصر ایران ]

کتاب یکم

## جای پای گردباد

بررسی پدیده مذهب‌گریزی و اخلاق‌ستیزی  
در داستان‌نویسی معاصر ایران  
جلد اول

تألیف: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت

ناشر: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۱ شماره‌گان: ۵۰۰۰ جلد حروفچینی: ظریفیان

لیتوگرافی: نیما طرح جلد: ادیب‌گرافیک چاپ: صاحب‌کوثر صحافی: سبحان

شابک ۹۶۴-۷۲۹۲-۲۵-۲ ISBN 964-7292-25-2

شابک دوره ۹۶۴-۷۲۹۲-۴۰-۶ ISBN 964-7292-40-6

تلفن توزیع ۶۴۶۹۹۵۸-۶۴۱۱۱۵۱

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.

## فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۵
مشروطیت و توفان دگرگونی و تجددزدگی.....	۱۱
محمدعلی جمالزاده.....	۲۳
صادق هدایت.....	۵۵
گردبادها.....	۸۲
محمد حجازی.....	۹۳
مشفق کاظمی.....	۹۷
محمد مسعود.....	۹۹
حسن مقدم، عماد عصار.....	۱۰۰
علی دشتی، جعفر شریعتمداری.....	۱۰۲
بزرگ علوی.....	۱۰۷
نفت و ریشه‌ها.....	۱۱۵
صادق چوبک.....	۱۲۳
پایانه تجددخواهی.....	۱۴۹
غلامحسین ساعدی.....	۱۶۱
محمود اعتمادزاده (م.ا.به‌آذین).....	۲۰۷
رسول پرویزی.....	۲۲۷
ابوالقاسم پاینده.....	۲۳۹
تقی مدرسی.....	۲۴۷
فهرست نام کسان.....	۲۵۹
فهرست نام مکان و جایها.....	۲۶۳
فهرست نام کتابها، نمایشنامه‌ها، فیلمنامه‌ها.....	۲۶۵
فهرست نمایه موضوعی.....	۲۷۲

ما در این انبار گندم می‌کنیم  
گندم جمع آمده گم می‌کنیم  
می‌نیدیشیم آخر ما به هوش  
کاین خلل در گندم است از مکر موش  
موش تا انبار ما حفره زده است  
وَزَفَنَش انبار ما ویران شده است  
اوّل ای جان، دفع شر موش کن  
و آن گهان در جمع گندم کوش کن

مولانا محمد [بلخی مولوی]

مشروطیت و توفان دگرگونی و  
تجددزدگی

## سطحی بینی، وادادگی و خودباختگی روشنفکران در تجدّدزدگی مشروطه

سیدحسن تقی‌زاده، در خاطرات خود، نوشته است که: «شیخ فضل‌الله را گرفته بودند، محاکمه می‌کردند... برای این که صورت محاکمه‌ای داشته باشند، گفتند که آمدی حکم کشتار مشروطه‌طلبها را دادی!... گفتند جواب بده. او هم اعتنایی نمی‌کرد. آخرش گفتند، جزای این اعدام است. هیچ کس خیال نمی‌کرد، مجتهد بزرگی را بکشند، ولی حکم اعدام دادند و در میدان توپخانه به دار زدند. عضدالملک که نایب‌السلطنه بود و مرید شیخ فضل‌الله بود. خیلی برآشفته شد. ولی کشتند. گفتند در آخرین لحظه می‌گفته: اگر نامهربان بودیم رفتیم / اگر بارگران بودیم رفتیم...».<sup>(۱)</sup> و جلال آل احمد، سالهای سال، پس از به دار کشیده شدن مجتهد بزرگ دوران انقلاب مشروطیت، در اثر تکان‌دهنده‌اش «در خدمت و خیانت روشنفکران» چنین یادآوری کرد که این مجتهدکشی، رویکرد روشنفکرنمایانه دوران مشروطه را دهها سال بعد، به عنوان زنجیره‌ای از خودباختگی‌ها، پوکیدگی و فروریختن در گندابهای گوناگون، به

---

۱- زندگی توفانی [خاطرات سیدحسن تقی‌زاده] به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، بهار ۱۳۷۲، تهران، چاپ نخست، صص ۱۳۸ و ۱۳۹.

حقیقت‌جویان و پیوندگان آزادی، عدالت و مردم دوستی راستین شناساند. شیخ فضل‌الله نوری، که از پرچمداران و مبارزانِ دورهٔ پرتب و تاب جنبش شکوهمند تنباکو به رهبری میرزای شیرازی [آن روحانی و مرجع ستم‌ستیز شیعیان] بود، به هنگام شعله‌ور شدن انقلاب مشروطیت، در پس آن توفان مردمی و انقلابی، با تیزبینی، دورنگری و اندیشمندی، همچنان که دل برای توده‌های مردم به جان آمده از استبداد و استعمار و استثمار، بیش از هر روشنفکری می‌سوخت، جای پای گردباد مذهب‌گریزی و اخلاق‌ستیزی نهفته در سایه‌های آن سوی میدان انقلاب را دید و دریافت که در جایگاه عالمی دینی و مجتهدی دل‌باختهٔ دین و آبروی مردمش، باید سخن هشداردهنده را به زبان بیاورد. چنین بود که بانگ برآورد که:

«رهبری مردم را چه کسانی عهده‌دار می‌شوند، اراذل و اوباش؟»

... باید قوانین جاریه در مملکت اسلامی، نسبت به نوامیس الهیه از

جان و مال و عرض مردم، مطابق فتوای مجتهدین عدول هر عصر که

مرجع تقلید مردمند، باشند...»<sup>(۱)</sup>

این مجتهد دلاور همچنین در هنگامه‌ای که کمتر کسی یارای آن را داشت، تا در تب و تاب انقلابی چون مشروطه خواهی، انگشت اشاره به سوی بازیهای هراس‌آور و پنهان در پردهٔ روزگار ببرد و گردبادهای پس از فرونشستن توفان انقلاب را، یادآوری کند، همچون مرغ حق، بر خواب

---

۱- مؤلفه‌های تاریخی مدنیت ولایی، محمد ایمانی، انتشارات کیهان، چاپ اول، مهر ۱۳۷۹، ص ۱۲۷.

آشفته بسیاری از شوریدگان، سطحی‌بینان، وادادگان و شتاب‌زدگان، آوای بیدارباش خویش را باراند.

«... دین اسلام که اکمل ادیان و اتم شرایع است و دنیا را به عدل

و شورا خوانده، آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از

پاریس برسد و نسخه شورای ما از انگلستان؟!»<sup>(۱)</sup>

و دگرباره، در جایی دگر، هشدار می‌دهند، که:

«همه علماء، بدون استثناء می‌گویند که این مجلس مخالف اسلام

نباشد. باید آمر به معروف و ناهی از منکر و حافظ بیضه اسلام باشد.

ای مسلمانان! کدام عالم است که می‌گوید، مجلس که تخفیف ظلم

نماید و اجرای احکام اسلام کند، بد است و نباید باشد؟! تمام کلمات

راجع است، به چند نفر لامذهب بی‌دین آزادی‌طلب که احکام

شریعت قیدی است برای آنها، می‌خواهند نگذارند که رسماً این

مجلس مقید شود به احکام اسلام و اجرای آن، هر روز به بهانه‌ای

القای شبهات می‌نمایند.»<sup>(۲)</sup>

آن پارسای وارسته، در برابر وادادگانی که در توفان انقلاب، بر آن

بودند تا به بهانه آزادی‌خواهی و تجدد، تبر تیز کنند و ریشه‌های هویت

مردم ایران، همانا دین و اخلاق و آبرومندیشان را بکوبند و از هم بگسلند،

در حالی که با استبداد و استثمار و استعمار مرزبندی خود را روشن و

برجسته می‌نمایند، ایستاد و سخن حق و بسیار سرنوشت‌سازش را، به

---

۱- مؤلفه‌های تاریخی مدنیت ولایی در ایران، محمد ایمانی، انتشارات کیهان، چاپ

اول، مهر ۱۳۷۹، ص ۱۴۶.

۲- همان، ص ۱۴۷.



سبب خوف از رعب و نکوهش دیگران، فرونخورد و گفت آنچه راکه دین و اخلاق دینی فرمان می‌داد انقلاب مشروطیت مردم ایران، انقلاب ستم‌ستیزی و آزادی‌خواهی آنان بود. اما مذهب‌گریزان و اخلاق‌ستیزان، با رخنه در سپاه روشنفکران و سرداران جنبش، بر آن بودند تا انقلاب را در برابر دین و ارزشهای اخلاقی و انسان‌پرور نیز قرار دهند و در این راستا جنگی خانگی، برای ریشه کن کردن درخت هماره پُربار و بَرِ باورهای دینی و اخلاقی به پا دارند؛ چنین هم شد.

انقلابی که لنین، رهبر انقلاب اکتبر روسیه آن را پیش‌آهنگ انقلابهای سراسر آسیا نامید، دچار چندپارگی فکری و سیاسی شد و روشنفکران پیشرو آن بر سر چهارراه بحرانِ هویت رو به گسست و نومیدی نهادند و در این جا نیز تنها شبه روشنفکران، تجددزدگان و چکمه‌پوشان به جای ماندند. انقلاب مشروطیت با کشته شدن مجاهد و پیر جان بر کفش، پیش از آن که بلندای زندگی خود را بیازماید، مُرد. (۱) با خاموشی چراغ انقلاب مشروطیت و فرو شکستن توفان مبارزه همگانی مردم، گردباد تجددزدگی و گسست‌دهنده ارزشهای اخلاقی و دینی نمایان شد و مردم نزدیک و نزدیکتر، وادادگان و شبه روشنفکران را در کمند خود گرفتار کرد. میوه درخت کرم‌زده روشنفکری به بیماری و نارسایی گرفتار آمد و گریز اخلاقی در میان شبه روشنفکران آغاز شد. وادادگی، جای آزادگی را گرفت. جلال آل احمد، در اثر شگرف و اندیشمندانه اش

---

۱- بررسی گسترده‌تر مبارزه انقلابی مردم، در دوران مشروطیت در کتاب دیگری با نام «مبارزه انقلابی و بازتاب آن در ادبیات داستانی معاصر ایران» انجام گرفته است و منتشر خواهد شد.

«غرب‌زدگی» دربارهٔ وادادگی و شکست سخت روشنفکران پس از انقلاب مشروطیت در ایران، این‌گونه سخن گفته است:

«آنها از بد جایی شروع کردند؛ یعنی از بدو ورود به اجتماع ایرانی در وضعی قرار گرفتند که نباید، و دعویهایی کردند که سنجیده و حساب شده نبود و ناچار از اجتماع کنار ماندند و چون با چراغ اجتماع هماهنگ نبود، به کناری پرتاب شدند. هوایی از زادگاه خود، فرنگ را همیشه در سر داشته، گمان کردند همه جا آسمان به یک رنگ است... حرفهایی زدند و جوری تا کردند که برای اجتماع ایرانی ناشناس بود و در نتیجه پذیرفته نشده، نه خودش و حرفش و نه دعویهایش و چنین بوده است تا مجامع روشنفکران ما از آغاز کار بدل شده است به فراموش خانه‌ها و به انزواخانه‌ها...» (۱).

روشنفکری جوان و آرمان‌خواه دوران خیزش مشروطیت می‌توانست، با پیوند زدن نهال نوباوهٔ خود با سرو بلند، اما فروتن اندیشمندان مذهبی و برپای دارندگان اخلاق فردی و اجتماعی در جامعه، خویشتن را از افتادن به دام بیماریهای روشنفکرانمایی و خودکشی فرهنگی پرهیز دهد؛ اما روشنفکر نوپای دوران جنبش مشروطیت چنین سنجش و کوششی از خود نشان نداد؛ روشنفکر مشروطیت، از فرهنگ کهن - اما همچنان شاداب مذهبی و اخلاق انسان‌پرور مذهبی - روی برگرداند، بلکه حتی دستش را به خون روحانی دلسوزی چون شیخ

---

۱- غرب‌زدگی، جلال آل‌احمد، انتشارات رواق.

فضل‌الله نوری آغشت. در این میان داستان‌نویسان نوپرداز ایرانی نیز با چرخه‌گردباد مذهب‌گریزی و اخلاق‌ستیزی، هماهنگ، همراه و [گاه به گاه] دامن‌زننده و برانگیزنده شدند.

پس، بسیاری از داستان‌نویسان پس از مشروطیت نیز، رسالت روشنفکرانه‌اشان - پیوند خوردن با مردم و هویت فرهنگی پویای بومی - را برای فراهم آوردن بستر اصلاح و انقلاب به هنگام و به‌هنگام فراموش کردند و با گونه‌هایی از روان‌پریشی آمیخته با خود شیفتگی، سر از پایگاه روشنفکرنمایی درآوردند. در پایگاه روشنفکر نمایان، هر اندیشه و تکانی، با برداشتی خام، کورکورانه و منگولیستی<sup>(۱)</sup> از دگرگونیهای بورژوا-دموکراتیک برخی از سرزمینهای اروپایی، مذهب‌گريزانه و اخلاق‌ستیزانه از آب درآمد. لیدرهای سیاسی روشنفکران، سرمایه‌داران نوظهور روشنفکران، هنرمندان روشنفکران، روزنامه‌نگاران روشنفکران، خان‌زاده‌های روشنفکران، شاعران روشنفکران و نیز داستان‌نویسان روشنفکران از گوشه و کنار تهران، تبریز و شهرهای دیگر سر برآوردند و طوطی‌وار هر آنچه را که در مدارس مدرنیته اروپایی گفته بودند، بازگو کردند؛ بی آن که بدانند - و یا بخواهند بدانند - اروپا کجا و ایران زمین مسلمان و شیعه‌مذهب کجا. در پایگاه روشنفکرنمایی، تجددپرستی [و حتی اروپاپرستی] جای خداپرستی - که شناسنامه باستانی و دیرینه سال ایرانیان بود - را گرفت. مدپرستی نیز بر پایه‌های پرهیزکاری و اخلاق نیکو سایه افکند. گلوله‌های مدرنیسم در آسمان اروپا می‌ترکید و پوکه‌هایش به خاک روشنفکران ایرانی پس از

---

۱- منگولیسیم، نوعی سبک نقاشی است که در آن چهره‌ها بصورت مغولی و دارای چشمان بادامی نشان داده می‌شوند و منگول، نوعی بیماری ژنتیکی است.

مشروطیت می‌افتاد. روشنفکر نمایان، در هر دسته و طبقه‌ای، با هر کار و هنری، این پوکه‌های نیمه گرم را می‌بوییدند، تا بوی باروت انقلابهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بورژوازی اروپا را بشنوند و خواب برانداختن فرهنگ و اخلاق خودی را ببینند. منبرها و میدانها نیز از روحانیت شیعی گرفته شده بود. سخن گفتن از پویایی و تواناییهای مذهب شیعه را سخت پاسخ می‌دادند. دستگاه ستم‌شاهی رضاخانی، روحانیت تجدیدزده و لال را می‌پسندید و همین را هم از روی ناچاری و از ترس توده‌های مذهبی داشت. جلال آل‌احمد، با آن نثر تندروارش، سالهای سال بعد، نشیب سخت روحانیت‌زدایی پس از رخدادهای مشروطیت را، چنین گوش زد کرد:

«... مشروطیت به عنوان پیش‌قراول ماشین، روحانیت را کوبید و از آن پس بود که مدارس روحانی در دوره بیست ساله به یکی دو شهر تبعید شد و نفوذش از دستگاه عدلیه و آمار بریده شد و پوشیدن لباسش منع شد...»<sup>(۱)</sup>

بحران ارزش‌زدایی در جامعه ایرانی، هردم از سوی دولت رضاخانی به پهنه‌های گسترده‌تری از زندگی مذهبی و اخلاقی مردم کشانده می‌شد. روشنفکر نمایان و پایگاههای فرهنگی آنان، در این ارزش‌زدایی و قیحانه بورژوازی تا به دندان مسلح پس از مشروطیت، هم‌سوئی و هم‌نوایی نشان می‌دادند. بحرانی چون کشف حجاب بانوان و دختران در ایران، به آسودگی، پایان نگرفت. سلاح رضاخانی و تئوری پردازی

---

۱- غرب‌زدگی، جلال آل‌احمد، انتشارات رواق، چاپ دوم، ص ۸۱

روشنفکرنمای تازه به دوران رسیده ایرانی باهم به کار افتادند، تا پوشش زیبا و اخلاقی زن خانواده نگهدار ایرانی، کم کم و پی‌گیرانه برداشته شود. بازرسان تجددزده وزارت فرهنگ راهی مدارس دخترانه شدند. تا اندک اندک دختران رام نشدنی را وادار به برداشت پوشش ارزشمند ملی و مذهبی خود کنند.<sup>(۱)</sup> امنیه‌ها و مأموران مسلح با زنان پوشش‌دار به تندی رفتار می‌کردند و خانمهای تجددزده را در حمایت خود می‌گرفتند. زبان فرانسه در این هنگام، زبان دوم روشنفکرنمایان و تجددزده‌ها به شمار می‌آمد. شاهزاده شمس، در خردادماه ۱۳۱۴ «کانون بانوان» تجددزده را ساخت. علی محمد کاردان، در گفتگویی با رامین جهاننگلو دربارهٔ جلوه‌های تجددزدگی دوران رضاخانی چنین گفته است:

«... سازمان آموزشی در تمام سطوح و در تمام زمینه‌ها (اداری، علمی و تربیتی) تقریباً یکسره سرمشق فرانسوی دارد. تقریباً تمامی اعضای وزارت تعلیمات عامه یا در فرانسه تربیت شده‌اند، یا طرفدار فرهنگ فرانسوی هستند. زبان خارجی مدارس متوسطه و دانشگاهها فقط فرانسوی است...».<sup>(۲)</sup>

شکست نهضت مشروطیت، بریدن پیشاهنگان تجددزده نهضت از سنتهای انسان‌پرور مذهبی و سپس برآمدن هیولای استبداد رضاخانی، آب گل‌آلوده روشنفکرنمایی و تجددپرستی را آلوده‌تر از پیش کرد. دیکتاتوری رضاشاهی، از سویی بر بی‌محتواترین گونه‌های تجددگرایی

۱- زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، بدرالملوک بامداد، سال ۱۳۷۴، ج دوم، ص ۱۳.

۲- ایران و مدرنیته، رامین جهاننگلو، ص ۶۱.

چتر حمایت می‌گسترده و از سوی دیگر روان و جوهره پویای مذهبی جامعه ایرانی را در هم می‌کوبید.

کشف حجاب، یکی از دردناکترین رخداد‌های دوران سیاه رضاخان بود. پوشش اسلامی و اخلاقی از سر زنان مسلمان و پاکدامن برداشته می‌شد، تا سرمایه‌سازان، روشنفکران، چکمه‌پوشان حکومتی و در پس همه اینان تئوریست‌ها و پراتیسینهای<sup>(۱)</sup> استعمار نو، آسوده‌تر از پیش، همه سنگ‌های مقاومت اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران را درنوردند. روحانیون انقلابی، روشنفکران پاکدامن و توده مردم، در حکومت وحشت رضاخانی، هیچ‌گونه حرمت و امنیتی نداشتند، اما لمپنهای<sup>(۲)</sup> روشنفکران برای گستراندن تجدد رضاشاهی، از آسودگی و آزادی برخوردار بودند. ساختمان تجددپرستی رضاشاهی بر فرشی از استخوان و ارستگان مذهبی و انقلابی افتتاح شد. منبرها، مکتب‌خانه‌ها، عدالت‌خانه‌ها، محضرها و قلم از روحانیون و سخن‌گویان مذهبی گرفته می‌شد. نمایش‌های اعتقادی مردم در اعیادی چون عید قربان و نیز سوگواری برای امام آزادگان و مبارزان پاک‌دامن تاریخ حسین بن علی علیه السلام ممنوع شد. اندیشه اندیشمندان راستین در برابر چکمه سنگین قزاق‌های تفنگ بر دوش رضاخان به خاموشی و یا به خودفروشی گرایید. هرگونه قتل و فساد و تباهی به نام «نوسازی» روا بود. رضاشاه، تا آن‌جا که راه بود و می‌توانست کلاه پهلوی بر سر روشنفکران می‌نهاد و اگر

۱- به معنای شخصیت‌گرایی بجای حق‌مداری.

۲- به معنای بی‌عاری و ولگرد.

چنین کلاهی به سر کسی نمی‌رفت و بوی «قرمه‌سبزی» از کله‌ای برون می‌زد، فرمان زندان و تبعید و کشت با آمپول هوا و گلوله و سرنیزه «نوسازی رضاشاهی» را پیش می‌برد. [البته برخی نیز به علت حسادت و سوءظن رضاخان به چنین سرنوشتی گرفتار آمدند.] استبداد مهیب، همه ارزشهای مذهبی و اخلاقی جامعه ایران را درهم شکسته و خاموش می‌خواست. جلال آل‌احمد دربارهٔ جوهرهٔ پلشت چنین استبدادی، سالها سال بعد نوشت:

«... فقط از این راه و با لق کردن زمینهٔ فرهنگی - مذهبی مردم معاصر می‌شد زمینه را برای هجوم غرب زدگی آماده ساخت ... کشف حجاب، کلاه فرنگی، منع تظاهرات مذهبی، خراب کردن تکیهٔ دولت، کشتن تعزیه، سخت‌گیری به روحانیت ... اینها همه وسایل اعمال چنین سیاستی بود».<sup>(۱)</sup>

پس از کودتای ۱۲۹۹ رضاخان، ارتش مسلحی از نیروهای استعمار و سرمایه سالاران درون ایران کوشیدند تا آزمون گسست مذهبی - اخلاقی سرزمینهای متجدد اروپایی را در سرزمین ایران بازآفرینی و تثبیت کنند؛ اما نشد. دکتر غلام‌علی حداد عادل، در اثر کوچک اما تأثیرگذار خود «فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی» را چنین یادآوری کرده است:

«... یکی از ثمرات هجوم غرب به ایران همین تغییر لباس و رواج برهنگی در میان قشرهایی از جامعه بوده است و از آن در رژیم طاغوت تحت عنوان «کشف حجاب» و در این اواخر «رفع

---

۱- کارنامهٔ سه ساله، جلال آل احمد، کتاب زمان.

حجاب» یاد می‌شد و درحقیقت چیزی جز مبارزه با پوشش اسلامی و ترویج لباس غربی نبود. اجرای این برنامه محتاج دو شرط بود: نخست یک زمینه فرهنگی و اجتماعی برای پذیرش لباس غربی و دوم یک عامل اجرا که زور داشته باشد و به اسلام اعتقاد نداشته باشد. عامل دوم رضاخان، مأمور و سرسپرده دولت استعمارگر انگلیس بود که وظیفه داشت: «ایران را هرچه زودتر از حسیض ذلت به اوج عزت برساند و از گمراهی به شاه راه ترقی هدایت نماید». و در پی اجرای همین مأموریت موظف بود به زور لباس مردان را متحدالشکل کند و بر سر همه آنها کلاه پهلوی بگذارد و چادر را نیز از سر زنان بردارد. اما شرط اول، یعنی زمینه فرهنگی و اجتماعی پذیرش لباس غربی را، غرب زده‌ها تأمین کردند. آنان اسلام را نمی‌شناختند و به غرب خوش‌بینی مطلق داشتند. بیگانه با خویش و چشم‌بسته، دل بسته بیگانه بودند. در واقع این قشر معدود، همان قشری بودند که قبل از فرو رفتن در لباس غربی و قبل از به دست گرفتن پرچم فرهنگ غرب، آن فرهنگ را پذیرفته بودند و تغییر لباس، آخرین و بیرونی‌ترین پوسته‌ای بود که در وجود آنها تغییر می‌کرد. این امر بظاهر کم‌اهمیت تنها در جامعه ما اتفاق نیفتاد؛ در همه مشرق‌زمین، بسیاری از مردم به دنبال تسلیم در برابر فرهنگ غرب، جامعه غربی به تن کردند...» (۱).

---

۱- فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی، غلام‌علی حداد عادل، چاپ هفتم، انتشارات سروش، صص ۴۶ و ۴۷.



۱. محمّدعلی جمالزاده  
مرعوب توفان دگرگونی و تجدیدزدگی

## بی‌تعهدی، وادادگی و مذهب‌گریزی

### جمال‌زاده

آغازگر داستان‌نویسی نو در ایران، سید محمدعلی جمال‌زاده بود. وی در خانواده‌ای روحانی‌پرور به دنیا آمد؛ اما رو به سوی تجددخواهی نهاد. جمال‌زاده خردسال، هنگامی بالیدن و گذر از نوباوگی را آزمود که انقلاب مشروطیت، سراسر ایران‌زمین را دچار تکانه‌های سخت‌فکری، اجتماعی و سیاسی کرده بود. ستیز با استبداد قاجاری، نزد بسیاری از تجددگرایان، بوی گریز از دین و مذهب را نیز می‌داد. سید محمدعلی جمال‌زاده همچون بقیه تجددزدگان، پا بر جای پدر نهادن را - پدری که سرشناس، انقلابی، روحانی و مذهبی بود - به فراموشی سپرد و راه «فرنگ» را در پیش گرفت: «فرنگ» متجدد و مذهب‌گریز. آزادی و آزادی‌فرنگی نیز، در بسیاری از میدانها و عرصه‌های آن روزگار، راه بر چنین رویکردی گشوده بود. اگرچه، نشریات و چاپخانه‌های دوران توفانی مشروطه‌خواهی، دم به دم متون آزادی‌خواهانه را به چاپ می‌سپردند، اما روحانیون مخالف خودباختگی و مذهب‌گریزی، از اندکترین و ناامتترین میدانها برای پیشگیری از فاجعه مذهب‌گریزی و الیناسیون دردناک تجددزدگان، برخوردار بودند. آزادی‌بیان، تنها برای

مذهب‌گریزان و تجددگرایان، میوه و بر می‌داد، نه برای آنان که دل‌شوره گسست اعتقادی، اخلاقی و فرهنگی، خواب از جان و ترس از زبانشان ربوده بود. کسی شهامت «آزادی خواهانه» باورها و اندیشه‌های شیخ فضل‌الله نوری را نداشت، اما مرد روحانی زاده‌ای که جامه تجددزدگی بر تن می‌کرد، بر بلندترین منبرها جایش می‌دادند، تا بهره‌ور از «آزادی بیان»، برای گسترش هر سخنی در راه و رفتار مذهب‌گریزی، گلوپاره کند. [چنانچه سیدحسن تقی‌زاده، یحیی دولت‌آبادی و دهها چون آنان، در عرصه سیاست چنین کردند]. جمال‌زاده که خود پدری روحانی و آزاداندیش و وارسته داشت، در توفان انقلاب، راه پدرش - سیدجمال واعظ اصفهانی، سخن‌گوی توانای مذهبی - (۱) را، چنان که شاید، پی‌نگرفت و از ریشه‌های مذهبی و فرهنگی خود، به دور افتاد و سر از وادی گردباد خیز تجددزدگی درآورد. نخستین نشانه تجددزدگی، دوری‌گزیدن از همه سنت‌های مذهبی مردم ایران بود [بی‌هیچ‌گونه سنجشی میان سنت‌های درست و اصیل و انسان‌پرور مذهبی و آن دسته از سنت‌های خرافی و انسان‌کشی که در گذر دورانهای پر از ستم و نادانی بر مردم ایران آوار شده بود].

همین دوری‌گزیدن از سنت‌های مذهبی، سالها سال بعد، چنان در زندگی و کار فکری زنجیره روشنفکر نمایان ریشه زد که جای خود را در کنار مذهب و اخلاق تنگ یافت و پنجه‌های ستیز را به چهره هرگونه اندیشه و

---

۱- مواضع و رویکرد سیدجمال واعظ اصفهانی را در کتابهای تاریخی امین ملاحظه فرمایید. در این جا بر روحانی بودن وی تأکید شده است.

رویکرد مذهبی و اخلاقی در عرصه‌های گوناگون فرهنگی، اجتماعی و حتی میدانهای سیاسی کشید. جمال‌زاده، گرچه در پهنه داستان‌پردازی نوآورانه خویش، به ستیز رخ به رخ با مذهب نپرداخت، اما از داستان‌نویسانی به شمار آمد که با روی گشاده، تجددزدگی را، با همان نشانه پایه‌ای و آشنای «مذهب‌گریزی»، پذیرفت و با آن همراهی نشان داد. اگرچه در سالهای پایانی زندگی نویسنده بنیانگذار ادبیات داستانی نو در ایران، بازگشت به خویشتن مذهبی، رخ نمود؛ اما همین تجددزدگی در داستانهای جمال‌زاده، نوزاد حرام‌زاده «مذهب‌ستیزی» داستانهای هدایت را در پی داشت. تجددزدگی آغازگرانه محمدعلی جمال‌زاده، در همه داستانهایش، به گونه‌ای هم بسته و پی‌گیر نمایان شد.

این نخستین بار بود، که پس از رخدادهای مشروطیت، نویسنده‌ای متجدد، با زبانی شوخ و با ابزار داستان نو، در ایران بیشتر سخن را بر گوشه کنار جامعه سنتی بحران‌زده می‌کشید. پیشگام داستان‌نویسی نو در ایران، با نوشتن و نشر مجموعه داستانهای کوتاهی به نام «یکی بود یکی نبود» چهره نمود و زیر پرچم تجددگرایی داد سخن از ضرورت دگراندیشی و سنت‌ستیزی داد. مجموعه «یکی بود یکی نبود» در سال ۱۳۰۰ خورشیدی درآمد و این انتشار ادبی تاریخی، هماهنگ و هنگامی بود که با «فرنگ» زدگی و تجددپرستی دسته‌های گوناگون اشراف‌زادگان، بچه پولدارها و خان‌زاده‌های روشنفکرنا شده‌ای که راهی «فرنگستان» می‌شدند تا بیاموزند که به جای گفتن «سپاسگزارم»، «متشکرم» و «دست شما درد نکند»، برگردند به ایران و به خانواده و خاستگاه اجتماعی خود،

با ناز و کرشمه‌ای فرنگی‌وار، بگویند: «مرسی!». چشم‌انداز جوامع اروپایی، با رویکرد مذهب‌گريزانه روشن‌فکران آنها، بهشت برین تجدیدزده‌ها می‌نمود. مهندس مهدی بازرگان درباره این چشم‌انداز نوشته است که:

«... تمام این مناظر و وقایع برای ما که در ایران پا از جاده خاکی بیرون نگذاشته بودیم و اولین بار کراوات زدن را در تالار وزارت معارف یادمان داده بودند، بسیار جالب و عجیب و گیج‌کننده بود. عیناً مثل کودک پانزده ماهه که به هر چیز حمله می‌کند و می‌خواهد آن را به دست بگیرد و ورنه انداز کند، با ولع فوق‌العاده به همه طرف نگاه می‌کردیم. می‌خواستیم تمام آثار تمدن و مزایا و داراییهای آنها را ببلعیم...»<sup>(۱)</sup>

داستان‌نویس نوپردازی چون جمال‌زاده، که خود را فرزند دوران توفانی انقلاب مشروطیت می‌دانست و می‌توانست از دریچه تجربه‌های داستان‌پردازی خود، سوگ‌نامه بزرگی برای این دوران تلخ و دردبار بنویسد، نسیم اروپا را به رو در رویی با گردباد پس از شکست توفان مشروطیت ترجیح داد. پس از انتشار مجموعه داستان «یکی بود یکی نبود» جمال‌زاده با همان رؤیای تجدیدخواهی خویش خوش ماند و بخش عظیم نوشته‌هایش نیز با همان هوای تجدیدزدگی و بیشتر زدنهایش به سنتها و رفتارهای فردی و اجتماعی جامعه سنتی در حال استحاله ایران ساخته و پرداخته شد. جمال‌زاده می‌توانست در کنار مردم خود بماند و

---

۱- مدافعات، مهندس مهدی بازرگان، ص ۴۲.

همهانگ با حرمت نهادنش به باورهای مذهبی و اخلاقی آنان، دشواریها، گزندها و فراز و نشیبهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی پیش روی آنان را به آنان هشدار دهد و چراغی باشد، فراراه رستگاری آنها. جمالزاده می توانست، با تکیه بر پشتوانه خاستگاه خانوادگیش که خاستگاهی مذهبی بود، به پاسداری از هویت فرهنگی و مردمی خود پردازد. گردباد مذهب ستیزی، گردباد آدم خوار اخلاق ستیزی در میهن شکست چشیده جمالزاده دور برداشته بود و نویسنده پیشگام داستان نویسی نو، می توانست چرخه این گردباد هولناک را در داستانهایش بازتاب دهد و توده های نسل جوان و روی آورده به دنیای فرهنگ نو را از افتادن به درون آن مهلکه بازدارد.

محمدعلی جمالزاده که با «یکی بود یکی نبود» بر آن شده بود تا زبان توده مردم را، برای فراهم آوردن نثری شسته و روان، به کار گیرد؛ از کنار باورهای مستحکم مذهبی و رویکردهای اخلاقی آنان - که ریشه در آب و خاکی کهن و مذهبی چون تشیع داشت - چشم و گوش بسته می گذشت و تنها انگشت اشاره بر پدیده های عیان و آشکاری می گذاشت که هر ژورنالیست تازه قلم به دست گرفته ای نیز می توانست، به آنها پردازد. جمالزاده در داستانی چون «درد دل ملا قربان علی» با نیشتر نگاه و نثر گزنده خود، نشان می دهد که شخصیت مطرح داستان [ملا قربان علی] به آسودگی خوردن جامی پر از آب گوارا، ایمان و باورهای مذهبی و اخلاقی خود را رها می کند؛ اما همین نویسنده منتقد اجتماعی، هرگز بر آن نمی شود که از دل نشین ترین فرمانهای اخلاق مذهبی تشیع و جوهر